

## برتری حضرت آدم(ع)

جعفر فکری

تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ؛ (۳۳) فرمود: ای آدم ایشان را از اسامی آنان خبر ده و چون [آدم] ایشان را از اسمایشان خبر داد، فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید، می‌دانم.»  
این آیات اولاً به تعلیم اسما به آدم و ثانیاً به

عرضه آن بر فرشتگان و ناتوانی آنان از درک آن مربوط می‌شود.

وقتی خداوند به فرشتگان اعلام کرد که می‌خواهم در زمین جانشین قرار دهم، آن‌ها دو چیز را معیار دانسته و بر اساس آن، حکم به عدم صلاحیت آدم برای این امر کرده و گفتند: اینان فسادانگیز و خون‌ریزند، بدین جهت شایسته خلافت الهی در زمین نیستند درحالی‌که ما تسبیح‌گوی و تقدیس‌کننده توییم.

خداوند در این آیات اشاره می‌کند که راز خلافت آدم این نیست که آنان خون‌ریز نیستند، چون خون‌ریزی و فساد را از نسل آدم نفی نفرمود و نیز عدم شایستگی فرشتگان برای خلافت این نیست که خدا را تسبیح و تقدیس نمی‌کنند، زیرا سخن فرشتگان را نیز نفی نکرده است، بلکه معیار برتری آدم و راز و رمز شایستگی او برای خلافت را تحمل و آگاهی او به چیزی می‌داند که فرشتگان تاب تحمل و استعداد درک آن را ندارند و آن اسم‌هایی است که غیب آسمان و زمین به حساب می‌آید و آگاهی بر چنین

یکی از مسائلی که در داستان زندگی آدم ابوالبشر درخشندگی و اهمیت خاصی دارد، مسئله تعلیم اسما به اوست که وجه امتیاز وی از فرشتگان قرار گرفت و فرشتگان پس از مشاهده این حقیقت زبان به اعتراف گشوده و فضیلت و برتری او را پذیرفتند.

اما این که آن اسم‌ها چه بود و آدم چگونه آن‌ها را فرا گرفت و چرا فرشتگان نتوانستند آن‌ها را بیاموزند، چندان روشن نیست و پی بردن به حقیقت و راز آن، نیازمند بررسی و تعمق بیش‌تری است. در قرآن نیز تنها چند آیه به صورت کلی به این حقیقت اشاره دارد: آیاتی از سوره بقره (۳۱ - ۳۳)، که با صراحت بیش‌تر از این واقعیت سخن گفته است، آیه ۸۵ سوره اسرا و آیات ۱ - ۴ سوره الرحمن.

اما آیات سوره بقره: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ (۳۱) و [خدا] همه [معانی] نام‌ها را به آدم آموخت، سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست می‌گویید از اسامی این‌ها به من خبر دهید.»

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ؛ (۳۲) گفتند منزهی تو، ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نیست تویی دانای حکیم.»

«قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا

اسم‌ها و حقایق، سبب امتیاز آدم بر فرشتگان شده است.

به دیگر سخن از این آیات فهمیده می‌شود که دایرمدار خلافت انسان، علم اوست؛ چون خداوند هم در پاسخ اجمالی به فرشتگان سخن از علم به میان آورده و فرموده است: «انی اعلم ما لا تعلمون»، و هم در مقام پاسخ تفصیلی، تعلیم اسما را مطرح کرده و استعداد آدم به درک آن را بر رخ فرشتگان کشیده و آن‌ها را وادار کرده است، اعتراف کنند که چنین توانی ندارند.

و این بدان معناست که انسان کامل برای خلافت الهی، دارای خصوصیتی است که در فرشتگان نیست، چه او چیزهایی می‌داند که آن‌ها نمی‌دانند و هر انسانی که عالم‌تر است، خلافت الهی را بهتر نمایان می‌سازد، البته هر علمی چنین ارزشی ندارد که معیار خلافت شود، بلکه علم به اسماست که چنین اثری دارد.

بر همین اساس وقتی فرشتگان در جریان خلقت آدم، تسبیح و تقدیس را مطرح ساختند، خداوند در جواب آنان نفرمود: انسان نیز اهل تسبیح و تقدیس است، بلکه عالم بودن او را گوش زد کرد...؛ یعنی علم و معرفت است که از همه اسم‌ها برتر است و به آنان بها می‌دهد، چنان که ارزش عبادت نیز به علم و شناخت است، چون آنچه که باعث کمال عبادت می‌شود، خلوص است و آنچه سبب خلوص می‌گردد، معرفت است.

پس خلیفه الله کسی است که یا بالفعل همه حقایق جهان را بداند و یا از استعداد اطلاع بر آن برخوردار و مظهر جمال و جلال الهی باشد، خلیفه

الله کسی است که نه تنها معلم افراد بشر، بلکه معلم فرشتگان نیز باشد و چیزهایی به آنان بیاموزد، که نه تنها آن‌ها را نمی‌دانند، بلکه جز به وسیله این معلم نمی‌توانند به آن‌ها دسترسی پیدا کنند، لذا فرشتگان پس از آگاهی از علم آدم بر اسما، به ناتوانی خود پی بردند.<sup>۱</sup>

به قول حافظ:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

جلوه‌ای کرد رخس دید ملک عشق نداشت

عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

شاعر دیگری گوید:

پس شد آدم علم الاسما بنام

سرّ اشیا منکشف بر وی تمام

از خواص و نفع و ضرر و خیر و شر

از حقیقت وز معانی وز صور<sup>۲</sup>

مراد از اسما چیست؟

در این که منظور از این اسم‌ها چیست، اقوالی بیان شده است:

صاحب تفسیر اطیب البیان می‌گوید:

«مراد از علم اسما، مجرد شناخت لغت و الفاظ

نیست، زیرا اولاً معرفت به لغات و الفاظ، از علوم

جزئی است و جزو کمالات نفسیه و علوم عقلیه

نیست تا موجب مقام خلافت خدایی شود، ثانیاً

منافی با کلمه «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» است، زیرا

اگر مراد از اسما لغت و الفاظ باشد، مناسب این جمله نیست و نمی‌شود آن را بر دیگری عرضه کرد. ثالثاً اطلاق اسما بر الفاظ اصطلاح است و الاً حقیقت اسم علامت و نشانه شیئی است؛ یعنی اسم چیزی است که به حقیقت اشیا دلالت داشته باشد. از سوی دیگر به قرینه ضمیر هم در «ثم عرضهم» و «باسمائهم» و کلمه هؤلاء در «باسماء هؤلاء» معلوم می‌شود که اسما ذوی العقول هستند، از جن و انس و ملائکه یا تغلیب با ذوی العقول است و به قرینه الاسماء که جمع با الف و لام است و مخصوصاً با تأکید به کلمه کل، دلالت بر عموم موجودات از بدو خلقت تا انقراض آن دارد، بلکه می‌توان گفت معرفت به اسما صفات الهیه، مثل علم قدرت حیات و عظمت کبریایی و غیر آن‌ها و افعال الهی از قبیل خالقیت، رازقیت، رحیمیت، رحمانیت و علم به اسم اعظم الهی را شامل می‌شود.»<sup>۳</sup>

در تفسیر نمونه، نیز گوید: «علم اسما چیزی شبیه «علم لغات» نبوده است، بلکه مربوط به فلسفه و اسرار و کیفیات و خواص آن‌ها بوده است، خداوند این علم را به آدم تعلیم کرد تا بتواند از مواهب مادی و معنوی این جهان در مسیر تکامل خویش بهره گیرد، هم‌چنین استعداد نام‌گذاری اشیا را به آدم ارزانی داشت تا بتواند اشیا را نام‌گذاری کند و هنگام نیاز با ذکر نام، آن‌ها را بخواند و مجبور نباشد عین آن چیز را نشان دهد و این خود نعمتی است بزرگ، ما هنگامی به اهمیت این موضوع پی می‌بریم که می‌بینیم بشر امروز هر چه دارد به وسیله کتاب و نوشتن است و همه ذخایر علمی گذشتگان در نوشته‌های او جمع است، و این به خاطر نام‌گذاری

اشیا و خواص آن‌هاست، وگرنه هیچ‌گاه ممکن نبود علوم گذشتگان به آیندگان منتقل شود.»<sup>۴</sup>

آیه الله جوادی آملی نیز گوید: «باید دید این نام‌هایی که دانستن آن سبب مزیت آدم بر فرشتگان شده، چه بوده که چنین اهمیتی داشته است. مراد از اسما، حقایق غیبی عالم است که به جهت نشانه خدا بودن بر آن‌ها، اسم اطلاق می‌شود، حقایقی که دارای شعور و عقل و پوشیده در حجاب غیب و مخزون عندالله هستند و خود خزینه اشیا عالم‌اند و به همین جهت در بردارنده همه چیزهایی هستند که در عالم وجود دارد، اعم از غیب و شهود.»<sup>۵</sup>

در مجمع البیان نیز اقوالی به شرح زیر در این باره نقل شده است:

- ۱- قتاده می‌گوید: منظور از اسم‌ها، معانی و حقیقت آن‌هاست، زیرا بدیهی است فضیلت در الفاظ و اسامی نیست، جز به اعتبار معنی و حقیقت. وقتی که اسرار و حکمت این نام‌ها را خداوند بیان کرد، ملائکه اقرار کردند که علم و اطلاعی ندارند و اصولاً تا چیزی را خدا به آن‌ها نیاموزد و نگوید، آنان نخواهند دانست.
- ۲- ابن عباس و سعید بن جبیر و بیش‌تر مفسران می‌گویند: منظور از نام‌ها، نام تمام صنعت‌ها، اصول و رموز کشاورزی، درخت‌کاری و تمام کارهایی است که مربوط به امور دین و دنیا بوده و خدا به آدم آموخت.
- ۳- برخی گفته‌اند: نام تمام چیزهایی که خلق شده، یا نشده و یا بعداً آفریده خواهد شد، به او آموخت.

۴- علی بن عیسی می‌گوید: فرزندان آدم همهٔ زبان‌های مختلف را از پدر آموختند و پس از تفرقه و پراکندگی، هر دسته‌ای به زبانی که عادت داشتند، تکلم می‌کردند، ولی با این حال به همهٔ زبان‌ها دانا بودند تا زمان حضرت «نوح»، پس از طوفان، بیش‌تر مردم هلاک گشته و باقی‌مانده نیز متفرق شدند و هر قومی، زبانی را که بهتر می‌دانستند انتخاب نموده و بقیهٔ زبان‌ها را تدریجاً فراموش کردند.

۵- از امام صادق (ع) سؤال شد که منظور از نام‌هایی که خدا به آدم آموخت چیست؟ فرمود: «نام زمین‌ها، کوه‌ها، دره‌ها، بیابان‌ها و ... در این هنگام نگاهش به فرشی که بر زمین گسترده شده بود و حضرت به روی آن قرار داشت افتاد و فرمود: حتی نام این فرش را نیز خدا به او آموخت»، و گفته شده که منظور از نام‌ها، نام ملائکه و فرزندان خود آدم بوده است.

برخی گفته‌اند فواید، امتیازات و نام‌های حیوانات و این‌که از هر حیوانی چه کاری ساخته است را نیز خداوند به او آموخت.

#### نحوهٔ تعلیم خداوند به آدم چگونه بود؟

در این زمینه نیز نظرات مختلفی ابراز شده است:

۱- خداوند این معانی و اسما را به قلب او الهام کرد و زبانش به آن معانی گویا شد که خود، اعجاز و خرق عادت بود.

۲- او را به فرا گرفتن آن اسما وادار کرد.

۳- اول بار، زبان ملائکه را به او آموخت و آدم

با آن زبان بقیهٔ زبان‌ها را یاد گرفت.

۴- خداوند اسم‌های اشخاص را به آدم آموخت، بدین ترتیب که خود آن اشیا را حاضر کرد و بعد، اسم و خاصیت هر یک را به او گفت.

چگونگی نشان دادن اسم‌ها به ملائکه

«ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»

در این‌که خداوند چگونه این اسم‌ها را بر ملائکه عرضه نموده نیز، در میان مفسرین اختلاف است. در مجمع البیان، وجوهی ذکر می‌شود:

۱- خدا معانی آن نام‌ها را آفرید، به طوری که ملائکه آن‌ها را دیدند.

۲- آن‌چنان اشیا را در ذهن ملائکه روشن و مجسم کرد که گویی آن‌ها را می‌دیدند.

۳- یک فرد از هر جنس و نوع را بر ملائکه عرضه داشت.

و پس از آن‌که خداوند موجودات را به آنان نشان داد و از آن‌ها خواست که اسم و خاصیت‌شان را بیان کنند: «فَقَالَ أَتَيْتُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»، ملائکه نتوانستند و آدم توانست. به این ترتیب بر ملائکه روشن شد که آدم صلاحیت سکونت در زمین و خلافت آن را دارد. این مطلب بیش‌تر تأیید می‌کند که منظور از اسم‌ها که خدا به آدم آموخت، همان شناسایی قوانین طبیعت، آباد کردن زمین، نشانیدن درخت‌ها و مانند آن است که با زندگی در زمین سازگار می‌باشد.

پاسخ به یک پرسش

در این‌جا سؤالی پیش می‌آید که چگونه خدا از ملائکه مطلبی می‌پرسد، در حالی که می‌داند آن‌ها نمی‌دانند و یا امری می‌کند که ملائکه از انجام آن معذور و ناتوانند؟

دانشمندان تفسیر در جواب اتفاق نظر دارند که این امر حقیقتاً برای طلب انجام کار نبوده است و خدا از ملائکه نمی‌خواست که واقعاً اسم‌ها را بیان کنند چراکه، او می‌دانست این تکلیف محالی است، ولی برای مصلحت، این کار را کرد و در بیان این مصلحت، وجوهی گفته شده است:

۱- هنگامی که خدا اعلام کرد که در زمین خلیفه و پیشوا قرار می‌دهم، در خاطر ملائکه آمد که اگر خلیفه از جنس آنان باشد، فساد و خون‌ریزی در زمین نخواهد بود، در حالی که فرزندان آدم جز تبه‌کاری و خون‌ریزی، کاری نمی‌کنند.

۲- آنان خود را برتر و بالاتر از همه می‌دانستند و می‌پنداشتند که با بودن آنان خداوند موجود تازه‌ای (که برتر از آنان باشد) نمی‌آفریند، به این عنوان از ملائکه سؤال شد که: اگر راست می‌گویید...

۳- خداوند هنگامی که آدم را آفرید، ملائکه بر او گذشتند قبل از آن که روح بر او دمیده شود و مانند آن را پیش از آن ندیده بودند، با خود گفتند: خدا هیچ آفریده‌ای را نیافرید، جز آن که ما برتر و بالاتر از آنیم و کلمه: «ها کُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» اشاره به همین است که آن‌ها پنهان داشتند و آن‌چه را که در برابر خدا اظهار کردند همان: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا» است.

صاحب مجمع البیان وجه اول را اقوی می‌داند، زیرا اعم از دو وجه دیگر است.

سؤال: نکته این که خداوند در این‌جا علم خود را به اسرار غیبی برای ملائکه بیان می‌کند، چیست؟ می‌خواست به سؤال ملائکه که پرسیدند چرا کسی را خلق می‌کنی که در زمین فساد و خون‌ریزی

می‌کند، پاسخ ضمنی دهد نه جواب صریح. زیرا اگر می‌خواست جواب صریح دهد، می‌فرمود: من کسی را که خون می‌ریزد و فساد می‌کند آفریدم، به جهت علمم به مصلحت بندگان در تکلیف و ضمناً بر بندگان است که تسلیم حکم و خواست خدا شوند چه، او مصالح آن‌ها را بهتر از خودشان می‌داند و چیزهایی را می‌داند که آن‌ها جاهلند.<sup>۱</sup>

در این‌جا دو سؤال باقی می‌ماند و آن این‌که:

۱- خداوند چگونه این علوم را به آدم تعلیم نمود؟  
۲- وانگهی اگر این علوم را به فرشتگان تعلیم می‌نمود، آن‌ها نیز همین فضیلت آدم را پیدا می‌کردند، پس این چه افتخاری برای آدم است که برای فرشتگان نیست؟

در پاسخ سؤال اول باید به این نکته توجه داشت که تعلیم در این‌جا جنبه تکوینی دارد؛ یعنی خدا این آگاهی را در نهاد و سرشت آدم قرار داد و در مدت کوتاهی آن را بارور ساخت.

کلمه «تعلیم» در قرآن نیز به «تعلیم تکوینی» اطلاق شده است، به عنوان نمونه در سوره الرحمن، آیه ۴ می‌خوانیم: «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» خداوند بیان را به انسان آموخت، بنابراین روشن است که این تعلیم را خداوند در مکتب آفرینش به انسان داده و معنی آن، همان استعداد و ویژگی فطری است که در نهاد انسان‌ها قرار داده تا بتوانند سخن بگویند.

در پاسخ سؤال دوم توجه به این نکته لازم است که ملائکه، آفرینش خاصی داشتند و استعداد فراگیری این‌همه علوم در آن‌ها نبود، آن‌ها برای هدف دیگری آفریده شده بودند، نه برای این هدف و به همین دلیل بعد از این آزمایش واقعیت را

پذیرفتند، شاید در آغاز فکر می‌کردند برای این هدف نیز آمادگی دارند، اما خداوند با آزمایش علم اسما، تفاوت استعداد آن‌ها را با آدم روشن ساخت.

باز در این‌جا سؤال دیگری پیش می‌آید که اگر منظور از علم اسما، علم اسرار آفرینش و فهم خواص همه موجودات است، پس چرا ضمیر «هم» در جمله «ثم عرضهم» و «اسمائهم» و کلمه «هؤلاء» (که معمولاً همه این‌ها در افراد عاقل استعمال می‌شود)، در این مورد به کار رفته است؟

در پاسخ می‌گوییم: چنین نیست که ضمیر «هم» و کلمه «هؤلاء»، منحصرأ در افراد عاقل به کار برده شود، بلکه گاهی در مجموعه‌ای از افراد عاقل و غیر عاقل و یا حتی در مجموعه‌ای از افراد غیر عاقل نیز استعمال می‌شود، چنان‌که یوسف (ع) درباره ستارگان و خورشید و ماه گفت: «رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ؛ من در خواب دیدم، همه آن‌ها برای من سجده می‌کنند».<sup>۷</sup> (سوره یوسف آیه ۴).

استاد شهید مطهری (ره) در تفسیر آیه: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...» می‌گوید: «این‌ها جزء آیات بسیار پرمعنا و مرموز قرآن است و قرآن کریم هم در این‌طور مواقع برای این که مردم بیش‌تر به تعمق و تدبّر وادار شوند، خصوصیات را توضیح نمی‌دهد. (شاید هم خصوصیاتش توضیح دادنی نیست، رسیدنی است نه پایین‌آوردنی. بعضی از مطالب مطالبی است که باید افراد به آن برسند و درک کنند، چون نمی‌شود مطلب را در سطح پایین آورد که همه درک کنند.)

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ؛ اسم‌ها را (نام‌ها را) به آدم آموخت.» همین که خداوند اسم‌ها را به آدم آموخت، به ملائکه فرمود: «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ». آن حقایق را

نشان داد و گفت: شما این‌ها را به من معرفی کنید و بگویید نام این‌ها چیست. برای آن‌ها مجهول بود، «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا؛ پروردگارا! ما جز آن مقداری که تو به ما آموختی نمی‌دانیم»، «قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ...»، آن وقت به آدم مأموریت داده شد که ای آدم! تو به این‌ها تعلیم بده. همین موجودی که درباره‌اش گفته بودند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ»، حقایقی را که برای فرشتگان مجهول بود به آن‌ها تعلیم داد. آن وقت خداوند به فرشتگان فرمود: «أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»، آیا من به شما نگفتم رازهایی نهانی وجود دارد که من آن‌ها را می‌دانم و شما نمی‌دانید؟! یعنی شما از آن موجود فقط یک جنبه‌اش را می‌شناختید و می‌گفتید او منشأ شر و فساد می‌شود، اما این جنبه‌اش را که او می‌رسد به جایی که شما باید در مکتب او بیاموزید، ندیده بودید. بعد از این جریان است که: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ... آن وقت به فرشتگان گفتیم که به این آدم سجده کنید...».

البته انسان می‌تواند مطالب بسیاری از قسمت‌های مختلف این آیات برداشت کند و درباره آن بحث کند، ولی یکی از جنبه‌ها این است که انسان موجودی است که در طبیعت او شر و فساد هست و در عین حال در طبیعت او این استعداد هست که برسد به جایی که مافوق فرشتگان و ملائکه قرار بگیرد و این‌دو به یکدیگر آمیخته و تفکیک‌ناپذیر است. ملائکه نگفتند این انسانی که می‌آفرینی، [منهای شر و فسادش خلق کن] آن‌ها می‌دانستند اگر انسان آفریده شود، شر و فساد هم

جزء آن هست و توأم با این شر و فساد است، منتها جنبه‌های خیر کثیر انسان را دیگر نمی‌دیدند.

خداوند آن جنبه‌های دیگر را به آن‌ها اعلام کرد. وقتی که فرشتگان آن استعداد‌های دیگری را که در همین انسان هست و آن خیرات کثیری را که بر وجود او مترتب است دیدند، اعتراضشان را پس گرفتند [و فهمیدند که چرا باید] چنین موجودی آفریده شود.<sup>۸</sup>

در جای دیگر می‌گوید: «اولین انسانی که به وجود می‌آید، فرشتگان را به شگفت وامی‌دارد. چه سری و چه رازی در کار است؟ دربارهٔ اولین انسان تعبیر: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» به کار رفته (از روح خود چیزی در او دمیدم). این نشان می‌دهد که در بافتن وجود این موجود، غیر از عناصر مادی، یک عنصر علوی دخالت دارد که با تعبیر «دمیدم از روح خودم» بیان شده است، یعنی یک چیز اختصاصی من عنداللهی، در ساختمان این موجود دخالت کرد. به-علاوه چرا تعبیر «خليفة الله» دارد: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، خلیفه برای خودم. در قرآن یک چنین برداشت عظیمی برای انسان هست که اولین انسانی که پا در این عالم می‌گذارد، به عنوان حجت خدا، پیغمبر خدا و موجودی که با عالم غیب پیوستگی و ارتباط دارد، پا می‌گذارد. تکیه‌گاه کلام ائمه ما روی همین اصالت انسان است. به این معنا که اولین انسانی که روی زمین آمده است، از آن سنخ بوده و آخرین انسانی هم که روی زمین باشد، از همین تیپ خواهد بود و هیچ‌گاه جهان انسانیت از موجودی که حامل روح «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، باشد خالی نیست. (اصلاً محور مسئله این است.) سایر انسان‌ها

کأنه موجوداتی هستند فرع بر وجود چنین انسانی، و اگر چنین انسانی، نباشد انسان‌های دیگر هم هرگز نخواهند بود. این چنین انسانی را «حجت خدا» تعبیر می‌کنند.<sup>۹</sup>

مهم‌ترین پیام این قسمت از داستان حضرت آدم (ع) (که در قرآن بازگو شده است)، این است که به علم با دید یک ارزش الهی نگاه شود و به عنوان محور کمال، مورد توجه هر انسان عاقل و مسلمان قرار گیرد و انسان، میراث‌بر واقعی جدش (آدم) در بهره‌مندی از علم و معرفت شود تا بتواند هم‌چون نیای خویش بر کرسی تعلیم فرشتگان تکیه زند و با اذن پروردگار، عالم کون را به تصرف خویش در آورد. به قول ناصر خسرو:

درخت تو گر بار دانش بگیری

به زیر آوری چرخ نیلوفری را

از این رو ارزش فوق العاده‌ای قائل است و قرآن رفعت درجهٔ هر انسان را وابسته به ایمان و علم او دانسته و می‌فرماید: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» خدا [رتبه] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات، بلند گرداند و خدا به آن چه می‌کنید آگاه است.<sup>۱۰</sup>

و خداوند پیامبر اسلام را به عنوان معلم بشریت معرفی کرده و فلسفهٔ بعثت را چنین بیان می‌کند که او معلم کتاب و حکمت است تا آیات حق را به مردم تعلیم دهد.<sup>۱۱</sup>

و خود پیامبر اکرم (ص) نیز فرمود: «بالتعليم ارسلت؛ من برای یاد دادن فرستاده شده‌ام.»<sup>۱۲</sup>

آن حضرت، آموزش علم را برای هر مرد و زنی واجب دانسته و فرمود: «طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة»<sup>۱۳</sup> زیرا در سایه علم است که انسان مسیر کمال را شناخته، به سوی تعالی گام برمی-دارد. علی(ع) فرمود: «علم و دانش را بیاموزید که آموختن آن حسنه و نیکی است و درس گفتن و یاد دادن آن تسبیح و منزه و پاک دانستن خدای تعالی است و بحث و گفت و گوی از آن جهاد و کارزار در راه خدای متعال است و یاد دادنش برای کسی که آن را یاد ندارد، صدقه و بخشش است و آن انیس و همدم است در وحشت و ترسناکی و صاحب و یار است در تنهایی و سلاح و ابزار جنگ است بر دشمنان و آراستگی و خوبی دوستان است، خدا به وسیله آن بلند می‌گرداند گروهایی را و آنان را در خیر و نیکی، پیشوایانی قرار می‌دهد که از آنان پیروی کنند، کارهایشان نگریسته می‌شود (مردم کارهایشان را الگو قرار می‌دهند) و آثار و نشانه‌هایشان را اقتباس کرده و از آن بهره می‌برند. فرشتگان در دوستی ایشان راغب‌اند، هنگام نماز خواندن آنان (برای میمنت و نیکی) بال‌هاشان را به ایشان می‌مالند، زیرا علم و دانش زندگی دل‌هاست، و روشنی دیده‌ها از کوری (جهل و نادانی) است و توانایی تن‌ها از ضعف و ناتوانی است، خدا حامل و دارنده آن را در سراهای نیکوکاران فرود می‌آورد و مجالس و جای‌گاه‌های اخیار و برگزیدگان را به او عطا نموده و می‌بخشد، به وسیله علم خدا اطاعت و فرمان‌بری و عبادت و بندگی می‌شود و به سبب آن خدا شناخته و یگانه بودنش ثابت و پابرجا می‌گردد و به وسیله آن خویشاوندان با هم وصل شده و پیوند

برقرار می‌کنند و به وسیله آن حلال و روا و حرام و ناروا شناخته می‌شوند و علم پیشوای عقل است و عقل پیرو آن، خدا آن را به نیک‌بختان الهام نموده و در دلشان می‌اندازد و بدبختان را از آن محروم کرده و بی‌بهره می‌نماید»<sup>۱۴</sup>

مردی از انصار نزد پیغمبر(ص) آمده، گفت: ای رسول خدا هرگاه مرده‌ای برای تشییع و مجلس عالم و دانشمندی مشاهده شود، کدام را بیش‌تر دوست داری که من در آن حاضر شوم (و از ثواب و پاداش آن بهره‌مند شوم)؟ رسول خدا(ص) فرمود: «اگر برای جنازه و مرده کسی هست که او را همراهی کند و به خاک بسپارد، حاضر شدن در مجلس عالم برتر از حضور در تشییع هزار جنازه و عیادت و دیدار هزار بیمار و برپا ایستادن هزار شب (برای عبادت و بندگی) و روزه گرفتن هزار روز است و از هزار درهم (پول نقره) که به مستمندان و نیازمندان بخشیده شود و از هزار حجّ جز حجّ واجب و از هزار جنگ رفتن جز جنگ رفتن واجب که به وسیله دارایی و جانت در راه خدا بجنگی و کجا برابری می‌کند حضور در این جاها با حضور نزد عالم و دانشمند؟ آیا نمی‌دانی خدا به وسیله علم و دانش، اطاعت و پیروی و عبادت و بندگی می‌شود؟ و خیر و نیکی دنیا و آخرت با علم و دانش است و شرّ و بدی دنیا و آخرت با جهل و نادانی؟»<sup>۱۵</sup>

\* \* \*

● پی‌نوشت‌ها:

۱. تفسیر تسنیم، ج ۳ ص ۱۶۲.
۲. أنوار العرفان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۹۲.
۳. أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۰۵.



- 
۴. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۷۶.
  ۵. تفسیر تسنیم، ج ۳، ص ۱۶۲.
  ۶. مجمع البیان، ج ۱ ص ۸۱.
  ۷. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۷۶.
  ۸. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۴، ص ۲۷۱.
  ۹. همان، ج ۴، ص ۷۹۶.
  ۱۰. مجادله (۵۸) آیه ۱۱.
  ۱۱. آل عمران (۳) آیه ۱۶۴ و جمعه (۶۲) آیه ۲.
  ۱۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۶.
  ۱۳. همان، ص ۱۷۷.
  ۱۴. همان، ص ۱۶۷.
  ۱۵. همان، ص ۲۰۴.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

ارزش فوق العاده‌ای قائل است و قرآن رفعت درجه هر انسان را وابسته به ایمان و علم او دانسته و می‌فرماید: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» خدا [رتبه] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات، بلند گرداند و خدا به آن چه می‌کنید آگاه است.»

از امام صادق(ع) سؤال شد که منظور از نام‌هایی که خدا به آدم آموخت چیست؟ فرمود: «نام زمین‌ها، کوه‌ها، دره‌ها، بیابان‌ها و ... در این هنگام نگاهش به فرشی که بر زمین گسترده شده بود و حضرت به روی آن قرار داشت افتاد و فرمود: حتی نام این فرش را نیز خدا به او آموخت.»

\*\*\*

علم اسما چیزی شبیه «علم لغات» نبوده است، بلکه مربوط به فلسفه و اسرار و کیفیات و خواص آن‌ها بوده است، خداوند این علم را به آدم تعلیم کرد تا بتواند از مواهب مادی و معنوی این جهان در مسیر تکامل خویش بهره‌گیرد.

\*\*\*

انسان کامل برای خلافت الهی، دارای خصوصیتی است که در فرشتگان نیست، چه او چیزهایی می‌داند که آن‌ها نمی‌دانند و هر انسانی که عالم‌تر است، خلافت الهی را بهتر نمایان می‌سازد، البته هر علمی چنین ارزشی ندارد که معیار خلافت شود، بلکه علم به اسماست که چنین اثری دارد.

\*\*\*

مهم‌ترین پیام این قسمت از داستان حضرت آدم (ع) (که در قرآن بازگو شده است)، این است که به علم با دید یک ارزش الهی نگاه شود و به عنوان محور کمال، مورد توجه هر انسان عاقل و مسلمان قرار گیرد و انسان، میراث‌بر واقعی جدش (آدم) در بهره‌مندی از علم و معرفت شود تا بتواند هم‌چون نیای خویش بر کرسی تعلیم فرشتگان تکیه زند و با اذن پروردگار، عالم کون را به تصرف خویش در آورد.

کلمه «تعلیم» در قرآن نیز به «تعلیم تکوینی» اطلاق شده است، به عنوان نمونه در سوره الرحمن، آیه ۴ می‌خوانیم: «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» خداوند بیان را به انسان آموخت»، بنابراین روشن است که این تعلیم را خداوند در مکتب آفرینش به انسان داده و معنی آن، همان استعداد و ویژگی فطری است که در نهاد انسان‌ها قرار داده تا بتوانند سخن بگویند.

\*\*\*